

## بررسی تفسیر واژگان «عربی» و «لسان عربی» در قرآن با رویکرد تحلیلی انتقادی\*

زهره نریمانی (نویسنده مسؤول)<sup>۱</sup>  
جعفر فیروزمندی بندپی<sup>۲</sup>

### چکیده:

زبان به عنوان یک پدیده زنده و پویا، پیوسته در مسیر تحول و تطور قرار داشته است. این امر در علم زبان‌شناسی بدیهی و مثبت ارزیابی می‌شود. اما آن‌گاه که متن مقدس در دوره‌ای طولانی با مخاطبان متعدد روبه‌رو است، حفظ گوهر اصلی، مطالعه و دریافت پیام آن، در صورتی امکان‌پذیر است که متن را با زمان صدور و یا نزول آن فهمید. در غیر این صورت، سبب می‌شود گاه در فهم و تفسیر برخی آیات، تناقض و شبهه ایجاد گردد. یکی از واژگان و ترکیبات قرآنی، «لسان»، «عربی» و اضافه این دو به هم است. بیشتر مفسران و مترجمان این کلمات و ترکیب اضافی را فقط در همان معنای مشهور امروزی، یعنی گویش عربی تبیین نموده‌اند که در پی آن، شبهه انحصار قرآن برای عرب‌زبانان و اخراج عموم بشر در تمام اعصار و اوصار برای آن مطرح می‌شود. افزون بر آن، تناقض ایجادشده در این انحصار با آیات مربوط به جهان‌شمولی قرآن نیز محل توجه است. این در حالی است که می‌توان با تأمل در آیات و سیاق آنها، و مهم‌تر از همه، در معنای لغوی این واژگان، معنای دیگر پیام آشکار و بدون ابهام و اغلاق برای آنها تبیین نمود. این مقاله با رویکرد تحلیلی-انتقادی و واکاوی اصل و ماده این لغات با تکیه بر سیاق، به ارائه معنایی متفاوت از این واژگان و ترکیب دست یافته است که با توجه به آن، این شبهه و تناقض منتفی می‌گردد.

### کلیدواژه‌ها:

عربی / لسان / گویش / فرهنگ / آشکار / تصحیح انتقادی.

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۷، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۳/۲۹.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2022.63097.3520

narimani@quran.ac.ir

۱- استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. j.firoozmandi@gmail.com

## Interpretation of the Words *'Arabī* and *Lisān-i 'Arabī* in the Qur'an with a Critical Analytical Approach

Zohreh Narimani<sup>1</sup>

Ja'far Firuzmandi Bandpay<sup>2</sup>

Language, as a living and dynamic phenomenon, has continuously been on the course of development and evolution. This is evaluated as obvious and positive in the science of linguistics. But when the sacred text is facing numerous addressees for a long period of time, it is possible to preserve the main essence, to study and receive its message, if you understand the text with the time of its issuance or revelation. Otherwise, it sometimes causes contradictions and doubts in the understanding and interpretation of some verses. One of the words and compounds of the Qur'an is *lisān*, *'Arabī* and the combination of these two. Most of the interpreters and translators have explained these words and additional combinations merely in same popular meaning as is used today, i.e. the Arabic dialect, following which the doubt is raised of the Qur'an's monopoly for the speakers of the Arabic language and exclusion of the general human race and places. In addition, the contradiction created in this monopoly with the verses related to the universality of the Qur'an is also worthy of attention. Meanwhile, by reflecting on the verses and their context, and most importantly, on the literal meaning of these words, the other meaning of the obvious message can be explained to them without ambiguity or obfuscation. This article, with an analytical-critical approach and analysis of the essence and substance of these words relying on the context, has achieved a different semantic representation of these words and combinations, according to which, this doubt and contradiction is no longer an option.

**Keywords:** *'Arabī*, *lisān*, dialect, culture, obvious, critical correction.

---

1. Assistant Professor, University of Sciences and Knowledge of the Holy Qur'an.

2. Assistant Professor, Islamic Azad University of Kermanshah.



## مقدمه

میشل برآل، زبان‌شناس فرانسوی که نخستین شخصیت مطرح در معناشناسی تاریخی فقه اللغوی محسوب می‌شود، برای نخستین بار اصطلاح «sé mantique = معناشناسی» را ابداع کرد. او تغییر مفهوم‌شناختی را در قالب تنزل معنایی و در تقابل با ترفیع معنایی، تخصیص معنایی را در مقابل توسیع معنایی، و استعاره را در مقابل مجاز معرفی می‌کند.

هنگامی که یک متن مقدس در خطاب با همراهان و مخالفان خود از واژگانی بهره می‌گیرد تا معانی خاص و منظور نظر خود را انتقال دهد، در مسیر این انتقال، عوامل بسیاری در فهم صحیح و برداشت متقن از کلام نقش‌آفرینی می‌کنند. عواملی چون قراین حالی و مقالی، سیاق، یکسانی و تسلط و تبحر مخاطب اولیه در به‌کارگیری واژگان، در فهم و برداشت صحیح از واژگان نقش بسزایی دارند. اما با گذشت دوره زمانی و ایجاد شدن فاصله زمانی میان متن و مخاطب و از بین رفتن قراین و ...، واژگان در مسیر تحول و گاه فهم ناصحیح قرار می‌گیرند و می‌توان گفت حتی در برخی موارد از مدار صحت خارج می‌شوند. زبان‌شناسان و دانشمندان علم معناشناسی، از این مقوله و پدیده به‌عنوان تحول معنایی یاد می‌کنند.

اصالت تحول معنایی در شقوق مختلف در هر زبانی امر غیر قابل انکار بوده و زبان عموماً در مسیر رشد خود از آن بهره می‌برد. تحول معنایی آن‌گاه آسیب‌رسان خواهد شد که میان متنی مانند قرآن با مخاطبان آن، فاصله زمانی ایجاد گردد؛ زیرا در این مسیر زمانی، مخاطبان با واژگانی روبه‌رو می‌شوند که دچار تحول معنایی شده، و از معنای اصلی و مورد نظر خدای متعال در متن دور گشته‌اند، و این خود می‌تواند آفت مهمی در فهم قرآن باشد. این آفت افزون بر دور شدن از حقیقت کلام خدا، گاه سبب ایجاد شبهات و رهیافت تناقض‌های ظاهری میان آیات خواهد شد.

افزون بر واژگان، ترکیبات اضافی و وصفی قرآن نیز از این انحراف در معنا در امان نیستند. یکی از ترکیبات قرآنی که در مسیر زمانی با تحول معنایی و به عبارت بهتر، با تفاوت معنایی میان ذهن مخاطب حاضر و متن اولیه روبه‌رو شده، ترکیب «لسان عربی» است. این واژگان از سوی مفسران و مترجمان در معنای گویش عربی تشریح شده و می‌توان گفت بیشتر اذعان دارند که مراد خداوند از این ترکیب، انزال قرآن و یا ارسال پیامبر ﷺ با این ترکیب، ناظر به نژاد عرب‌بودن حضرتش و داشتن گویش عربی



ایشان است. به همین سبب در پی این تفسیر و ترجمه، شبهاتی چون انحصار پیامبری و نبوت حضرت محمد ﷺ و قرآن کریم برای عرب‌زبانان در میان مردم، به‌ویژه جوانان نسل جدید، فراوان مطرح شده است. از سوی دیگر، زمینه فخرفروشی عرب‌زبانان به این ارسال و انزال فراهم شده است. افزون بر آن، این برداشت و تفسیر از آیات سبب شده تا با آیات دیگر که خداوند در آنها خبر از جهانی بودن رسالت پیامبر ﷺ و قرآن دارد، همچون «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ» (انعام: ۱۹)، «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (یوسف: ۱۰۴)، «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (ص: ۸۷) و «إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُتُبِ \* نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ» (مدثر: ۳۵)، تناقض ایجاد شود که در پی آن، مفسران در صدد رفع تناقض با ادله و توجیهاتی گاه غیر قرآنی و یا برشمردن امتیازات و غنای زبان عربی برآمده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۲۸/۱۱؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۶/۱۷)

در این پژوهش ما برآنیم تا با درنگ و ژرف‌نگری بیشتر در واژگان «لسان» و «عربی» و نیز ترکیب این دو با یکدیگر در قرآن و کتب لغت و تفاسیر، به بازخوانی مفهوم کلام خداوند در آیات مربوط به آن پردازیم و بدین طریق، پاسخی صحیح برای رفع شبهه و تناقض حاصل از این برداشت میان آیات ارائه دهیم. در این مقاله ما برآن هستیم تا با بهره‌مندی از روش تفسیری قرآن به قرآن و تکیه بر فرهنگ اصیل واژگان عربی و مراجعه به معنای دقیق واژگان در عصر نزول و یا نزدیک به آن، با استفاده از کتب اصیل لغوی، معنای واژگان و ترکیب‌ها را استخراج نماییم. این پژوهش، تأمل و درنگ در قراین و سیاق را به‌عنوان یک روش مهم در فهم آیات، مد نظر داشته است. قابل ذکر است که برای فهم و استخراج معنای حقیقی این ترکیب، ما تمام آیات قرآن را که دربر دارنده این ترکیب و واژگان است، مورد استقصاء تام قرار داده و همه آنها را مورد کنکاش و مذاقه علمی قرار داده‌ایم. در این پژوهش ضمن پاسداشت و تقدیر از نگاه‌ها و تفاسیر ارزشمند مفسران پیشین و معاصر، هنگام ضرورت، به نقد آراء آنان نیز مبادرت ورزیدیم. در حوزه معناشناسی و واکاوی واژگان کلیدی قرآن، به‌طور عام فعالیت‌ها و نگارش‌های درخوری صورت گرفته است. اما تاکنون برای واژه «لسان» و ترکیب «لسان عربی»، کار علمی مجزا در حوزه معناشناسی و بررسی دقیق واژگان صورت نگرفته است. با تفحص بسیار، دو مقاله که می‌توان تا حدودی آنها را با این موضوع مشابه دانست، یافته شد. اولین آنها مقاله «رهیافتی زبان-جامعه‌شناختی بر آیات قرآنی لسان (زبان)» اثر ایوب یوسف‌پور نظامی، نشر یافته در شماره ۳۹ نشریه «مطالعات جامعه‌شناسی» مربوطه به زمستان ۱۳۹۵

است. این مقاله قرآن پژوهی جامعه‌شناختی در دو گام توصیفی تحلیلی-تأویلی، زبان را در ساحت معرفت قرآن بررسی می‌نماید. این پژوهش مطالعه جامعه‌شناختی است که نسبت به واژه «لسان»، همان رویکرد و دیدگاه شایع را داشته و با این پیش‌فرض به تحلیل جامعه‌شناسانه درباره این واژه پرداخته است. دومین اثر، مقاله «تصدیر اللغة العربية لسان التنزیل و النبوة»، اثر علی البدری، نشر یافته در شماره ۱۴ مجله «حولیة كلية الدراسات الاسلامیة والعربیة»، در سال ۱۴۱۶ قمری است. مؤلف در این مقاله به تبیین ویژگی‌ها و شاخصه‌های ممتاز زبان عربی برای نزول قرآن پرداخته است. با تفحص صورت‌گرفته، ادعا می‌شود تاکنون مقاله‌ای در این باره و با چنین رویکردی نگاشته نشده است.

### ۱. واژه «عربی» در قرآن

واژه «عرب» و مشتقات آن به سه صورت «اعراب» ده‌بار، «عربی» هشت‌بار و «لسان عربی» سه‌بار در قرآن به‌کار رفته است. واژه «اعراب» در سوره‌های توبه، احزاب، فتح و حجرات در بیشتر تفاسیر شیعه، به‌نوعی نشان از تحقیر و تخریب عده‌ای از اعراب، یعنی همان بادیه‌نشینان دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۷۰/۹؛ صادقی، ۱۴۰۶: ۲۵۵/۱۳؛ مدرسی، ۱۴۱۹: ۲۶۳/۴) اما بیشتر تفاسیر اهل سنت (جرجانی، ۱۴۳۰: ۷۹۱/۱؛ طبرانی، ۲۰۰۸: ۳۴۷/۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۴/۱۰) و نیز برخی از تفاسیر شیعی (طوسی، بی‌تا: ۲۷۸/۵)، اعراب در آیات مختلف را ناظر به اقوام و گروه‌های مختلف عرب‌زبان دانسته‌اند. لغویان بزرگ نیز اعراب را در معنای بادیه‌نشینان گرفته‌اند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۱۸/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۸۸/۱) البته در این مقاله، واژه «اعراب» مورد بحث ما نیست؛ چرا که در هر صورت، معنای آن ناظر به یک گروه انسانی خاص است که به دلیل اتخاذ رویکردهای خاصی، مذمت یا توصیف گشته‌اند. آنچه محل توجه ماست، واژه «عربی» و ترکیب «لسان عربی» در قرآن است.

واژه «عربی» به تنهایی در قرآن هفت‌بار و ترکیب آن با «لسان» سه‌بار در قرآن به‌کار رفته است. از این ده مورد، نه مورد آن در سوره‌های مکی و فقط یک مورد در سوره مدنی با ترکیب «حُكْمًا عَرَبِيًّا» آمده است.

مکی	وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (احقاف: ۱۲)	لسان عربی
مکی	وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (نحل: ۱۰۳)	



مکی	بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء: ۱۹۵)	عَرَبِيٌّ
مکی	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (يوسف: ۲)	
مدنی	وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (رعد: ۳۷)	
مکی	وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (شعراء: ۷)	
مکی	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳)	
مکی	قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (زمر: ۲۸)	
مکی	كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (فصلت: ۳)	
مکی	وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيٌّ قُلٌ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يَنادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت: ۴۴)	

## ۲. «لسان» در قرآن

واژه «لسان» بیست و پنج بار در قرآن که ده بار آن در هشت سوره به صورت جمع «السن» و پانزده مورد باقیمانده به شکل مفرد «لسان» در یازده سوره به کار رفته است. در مجموع هشت مورد آن در شمار سوره‌های مدنی بوده و بقیه موارد همگی مکی هستند.

مدنی	لَعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (مائده: ۷۸)	لسان
مکی	وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهيم: ۴)	
مکی	وَ لَقَدْ تَعَلَّمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيًّا وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (نحل: ۱۰۳)	
مکی	وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (مریم: ۵۰)	
مکی	فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (مریم: ۹۷)	
مکی	وَ أَحَلَّلَ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (مریم: ۲۷)	
مکی	وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (شعراء: ۱۳)	
مکی	وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (شعراء: ۸۴)	
مکی	بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء: ۱۹۵)	
مکی	وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (قصص: ۳۴)	

مکی	فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (دخان: ۵۸)	
مکی	وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ. (احقاف: ۱۲)	
مکی	لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (قیامت: ۱۶)	
مکی	وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (بلد: ۹)	
مدنی	وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ بِالسِّتَةِمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (آل عمران: ۷۸)	
مدنی	مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيَّا بِالسِّتَةِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء: ۴۶)	
مکی	وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ السِّتَةِمْ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (نحل: ۶۲)	
مکی	وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السِّتَةِمْ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ (نحل: ۱۱۶)	
مدنی	إِذْ تَلَقَّوهُ بِالْسِّتَةِمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هِينًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (نور: ۱۵)	السن
مدنی	يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ السِّتَةِمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَزْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نور: ۲۴)	
مکی	وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ السِّتَةِمْ وَالْوَالِيكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (روم: ۲۲)	
مدنی	أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (احزاب: ۱۹)	
مدنی	سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسِّتَةِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (فتح: ۱۱)	
مدنی	إِنْ يَتَّقُوا اللَّهَ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ السِّتَةِمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (ممتحنه: ۲)	



### ۳. «عربی» در لغت

تمام لغویان برآن هستند که «عربی» در لغت در معنای فصیح، صریح و آشکار است. عرب هنگامی عبارت «رَجُلٌ عَرَبِيٌّ اللسان» به کار می برد که آن رجل فصیح باشد و این امر ارتباطی به نژاد او ندارد. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۸/۲؛ ابن درید، ۱۴۰۷: ۳۱۹/۱؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۲۱۹/۲؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۱۷۹/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۸۶/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۷) «فصاحت» نیز در معنای بیان و ظهور به کار رفته، و تعبیر «فصیح اللسان» هنگامی استعمال می شود که گوینده آنچه را درون خود دارد، آشکار نموده و آن را بدون هیچ خطایی و به گونه ای درست بیان می دارد. (هاشمی، ۱۴۲۳: ۱۵)

علمای معانی در تفسیر فصاحت و بلاغت برآن هستند که فصاحت گاه توصیفی برای کلمه، و گاه توصیفی برای کلام است. فصاحت به معنای خالی بودن کلام از حروف و کلمات ثقیل، نامأنوس، بدآهنگ، ناموزون و همچنین تعبیرات رکیک، سبک و نفرت انگیز، گوش خراش، ناهماهنگ، پیچیده، گنگ و مبهم است. بلاغت نیز عبارت است از تناسب کلام با مقتضای حال، و هماهنگی کامل با هدفی که سخن به خاطر آن گفته می شود. در حقیقت، محور فصاحت کیفیت الفاظ است، و بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتواست، یا به تعبیر دیگر، فصاحت به جنبه های صوری و ظاهری کلام می نگرند، و بلاغت به جنبه های معنوی و محتوایی ناظر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۱۴/۸)

فراء بر آن است که عرب هنگامی عبارت «عَرَبْتُ عن القوم و أُعَرَّبَ عن الرَّجُل» را به کار می برد که با آنان صحبت کرده و احتجاج نموده باشد. در واقع واژه «عَرَّبَ» برای احتجاج و هنگام استدلال و محاجه، در معنای تبیین و توضیح با صراحت و بدون هرگونه گره کور و نارسایی در مطلب است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۹/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۸۶/۱؛ زبیدی، ۱۳۸۵: ۲۱۶/۲) در واقع «عربی» در معنای واضح نمودن امری به همراه تفصیل است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۹/۲؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۱۷۹/۱)

### ۴. «لسان» در لغت

لغویان برآن هستند که واژه «لسان» در معنای عضوی است که با آن کلام منعقد می شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۵۶/۷؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۵/۱۳) اما این واژه گاهی در معنای کلمه و پیام نیز به کار گرفته می شود که در آن صورت، با آن معامله تأنیت خواهد شد. (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۹۶/۱۲؛ ابن درید، ۱۴۰۷: ۳۱۹/۱)



۸۶۰/۲؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۵/۱۳) قرینه این سخن لغویان، بیتی از اعشی است که چنین آمده است:

إِنِّي أَتَتْنِي لِسَانٌ لَا أُسْرُ بِهَا  
 مِنْ عَلُوِّ لَا عَجَبَ مِنْهَا وَ لَا سَخَرَ  
 «اللسن» به کسر لام، در معنای کلمه و به جای واژه «اللغه» نیز استفاده می‌شود.

(ازهری، ۱۴۲۱: ۲۹۵/۱۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶) ابن منظور با نقل سخن ابن سیده، تأکید می‌کند که واژه «لسان» اگر در معنای «اللغه» به کار رود، لزوماً به شکل مؤنث و با کسره در هیأت «اللسن» می‌آید و نه غیر آن. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۶/۱۳) گاه نیز این واژه هنگام بیان فصاحت فردی مشخص این گونه به کار برده می‌شود: «يقال: رجل لسينُ اللسن إذا كان ذا بيان و فصاحة». (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۶/۱۳)

#### ۵. تفسیر و معنای «عربی» و «لسان عربی» در منظر مفسران

این گونه پیداست که بیشتر مفسران شیعه و سنی برای واژگان مورد نظر، فقط معنای زبان و گویش را اختیار نموده‌اند. برای نمونه طبری ذیل آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲)، صراحت بر این دارد که مراد خدای تعالی از «عربی» نزل آن به زبان و گویش عربی بر مردم عرب‌زبان است و دلیل آن را نیز همین نوع تکلم و لسان آنها ذکر نموده و در پایان اذعان داشته که خداوند این کتاب را به زبان عربی نازل کرده تا عرب‌زبانان در این کتاب تعقل ورزند. (طبری، ۱۴۱۲: ۸۹/۱۲) البته او دیگر به دنبال این حقیقت نیست که آیا غیر عرب‌زبانان از مخاطب قرار گرفتن آن و به دنبال آن، از تعقل و تدبر در آن معاف گشته‌اند یا خیر؟ نیز پاسخی به این پرسش ندارد که آیا این تفسیر با آیاتی که نزل قرآن را برای جهانیان برشمرده و در موارد متعدد، مخاطب خود را همه بشریت و «الناس» قرار داده است، تعارض و تناقضی دارد یا خیر؟

طبرانی صاحب التفسیر القرآن العظیم نیز ذیل آیه «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» (رعد: ۳۷)، مانند طبری بر آن است همان‌گونه که کتب انبیای پیشین به گویش خودشان بوده، خداوند این قرآن را هم به گویش و زبان عربی نازل نموده و «عربی» در این آیه به معنای گویش عربی است. (طبرانی، ۲۰۰۸: ۲۱/۴)

میبدی ذیل آیه «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» (طه: ۱۱۳)، با اشاره به اینکه که تورات به زبان قوم بنی‌اسرائیل بوده، قرآن نیز به زبان قوم پیامبر ﷺ است تا



آن را بفهمند. وی در ابتدای کلام خود به روایتی از پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که خود به‌گونه‌ای ناظر بر حرکت‌های نژادپرستانه عربی بوده و به‌گونه‌ای امتیازی غیر از تقوا را برای قومی برمی‌شمرد. وی به نقل از پیامبر ﷺ می‌گوید: «عرب را به سه دلیل دوست بدارید: چون من عرب‌زبانم، قرآن نیز به زبان عربی است و سخن گفتن اهل بهشت نیز بدین زبان است». (مبیدی، ۱۳۷۱: ۱۸۰/۶)

دینوری نیز ذیل همین آیه بر زبان عربی بودن تأکید دارد (دینوری، ۱۴۲۴: ۱۴/۲) سید قطب نیز ذیل آیه «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» بر آن است که مراد خدای تعالی از لسان عربی همان زبان قوم پیامبر است که خداوند آنها را دعوت نموده و قرآن را بر آنها تلاوت نموده است چرا که آنها خوب می‌دانند قرآن هرچند با زبان خود آنهاست اما از جنس کلام بشر نبوده و به قطع، منبعی غیر بشری دارد. (سید قطب، ۱۴۲۵: ۲۶۱۷/۵)

سمرقندی ذیل همین آیه تأکید دارد منظور از زبان همان گویش است و حتی تصریح به گویش هوازن و قریش دارد که فصیح‌ترین زبان‌هاست. (سمرقندی، بی‌تا: ۵۶۷/۲) طبرسی نیز ذیل آیه «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳) بر آن است که «أَعْجَمِيٌّ» در اینجا به معنای فرد غیر عرب نیست، بلکه در معنای شخصی است که فصیح سخن نمی‌گوید؛ حتی اگر عرب باشد؛ درحالی که قرآن به زبان عربی آشکار است و هیچ تردیدی در آن نیست. وی می‌افزاید که هرگاه عرب از آوردن مثل قرآن عاجز باشند -درحالی که قرآن به زبان آنهاست- چگونه کسی که زبان فصیح ندارد، می‌تواند مثل آن را بیاورد و به پیامبر تعلیم دهد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۹۵/۶)

شیخ طوسی ذیل آیه «فَرَأَانَا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (زمر: ۲۸) بدون هیچ شک و تردیدی در معنای عربی آن را در همان معنای قرآن عربی آورده است. (طوسی، بی‌تا: ۲۳/۹) ابن حاتم رازی نیز ذیل آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲) با نقل قولی از مجاهد، تصریح می‌کند که مراد از عربی همان زبان قریش است. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۰۹۹/۷) ابوالفتوح رازی نیز در همین آیه بر نزول قرآن به زبان قوم عرب تأکید دارد. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۲۰/۱۶)

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه «كِتَابٌ فَضَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت: ۳) تصریح می‌دارند که قرآن، کتابی است که آیاتش برای مردمی که معانی آن را

می‌دانند، مفصل شده؛ زیرا زبانشان همان زبانی است که قرآن با آن نازل شده؛ یعنی زبانشان عربی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۵۹/۱۷)

در میان تفاسیر، صاحب الفرقان و تفسیر نمونه در این باره دیدگاهی تقریباً متفاوت داشته و عجم در مقابل عرب را در معنای کلی زبانی دانسته‌اند که فهمیده نمی‌شود و حتی زبان بهائم را هم شامل می‌شود و هر زبانی برای کسی که فهمیده نشود، عجمی معرفی شده است. بدیهی است که در این تعریف، عربی نیز هر کلام و سخنی را شامل می‌شود که قابل فهم باشد. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۹۴/۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۴۷/۱۵) البته مکارم شیرازی گاه عربی را در همان معنای زبان فصیح عربی هم اتخاذ می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۴۳/۱۹)

صادقی تهرانی در تفسیر آیه «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (شوری: ۷) اظهار می‌دارد که مراد از عربی بودن قرآن در اینجا، فصاحت و بلاغت آیات است که در قله و اوج آن قرار دارد و به وضوح تمام بیان شده و هیچ‌گونه ابهام و پیچیدگی در آن راه ندارد. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۵/۲۶) ایشان در موارد دیگر نیز عربی را همان واضح و وضوح در تمام اعصار و امکان دانسته است. (همان، ۳۳۰/۲۵ و ۲۷۴/۲۶) ایشان در باب لسان نیز با دیگر مفسران اختلاف نظر داشته و لسان را نه در معنای عضوی از اعضا و نه در معنای گویش و لغت، بلکه به معنای پیام و محتوا دانسته است. (همان، ۱۳/۱۶) برای نمونه، ایشان ذیل آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴) در تبیین لسان قومش برای انبیا این چنین استدلال می‌نماید که برخی از انبیای الهی در ابتدا فقط برای قوم خود مبعوث شدند، اما در ادامه راه موظف به ابلاغ رسالت به اقوام دیگر شده و همه آنها به اقوام و قوم پیامبر تبدیل شدند. (همان)

ایشان استدلال دیگر را ذیل آیه «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸) با این پرسش بیان می‌کند که آیا تیسیر قرآن برای تسهیل فهم آن با عربی‌زبان بودن قرآن است؟ آیات «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ \* لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَفِيمَ» (تکویر: ۲۷-۲۸) و «وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر: ۱۷) بیانگر آن است که قرآن برای تمام بشر در تمام دوران نازل شده و اختصاصی به عرب‌زبانان ندارد. ایشان چاره حل این تناقض را در این می‌داند که «لسان» در این آیات غیر از لغت است. هرچند که قرآن به زبان عربی نازل شده و این زبان از شاخصه‌هایی چون ساده‌فهم بودن برخوردار است، اما چون قوم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام



مردم جهان هستند، از این رو باید همگان این پیام را خوب بفهمند تا برایشان تذکار باشد. پس ضرورتاً لسان در اینجا در معنای لغت نیست. (همان، ۴۳۱/۲۱)

## ۶. گزینش نظر صحیح

پیش از این، دو تفسیر و تعبیر برای عبارات «عَرَبِيٌّ» و «لِسَانٍ عَرَبِيٌّ» ذیل آیات ناظر به نزول قرآن و بعثت انبیا گزارش شد. گزارش اول که مربوط به بیشتر مفسران و رأی مشهور بود که در آن، مراد از «عربی» و «لسان عربی» را زبان عربی دانسته‌اند. رأی دیگر مربوط به صادقی تهرانی و مکارم شیرازی بود که در آنجا با ارائه دلایلی، منظور از «عربی» را آشکار و بدون تعقید و ابهام دانسته و «لسان» را نیز در معنای پیام و محتوا گرفته‌اند. فهم سخن صحیح‌تر و ارزیابی اقوال نیازمند دلایلی است که صحت و اعتبار یکی را تأیید و یا دست‌کم تقویت نماید. براساس دلایل و قراینی که در ادامه خواهد آمد، قول دوم که صاحب الفرقان آن را تبیین نموده، قوی‌تر و محکم‌تر است.

## ۷. دلایل قوت رأی دوم

با توجه با ادله و قراین زیر می‌توان نظر و رأی صاحب الفرقان و تفسیر نمونه را در این اره صائب‌تر و استدلال‌های آن را محکم‌تر نمود.

### ۷-۱. وجود تفاوت در معنای «لسان» و «لغت»

آنچه در زبان عربی پیوسته مورد توجه و عنایت است، تمرکز و دقت در تفاوت معانی واژگان است. عرب برای مقولاتی به‌ظاهر شبیه، از واژگان دربردارنده تفاوت‌های ظریف استفاده می‌نماید. برای نمونه، در زبان فارسی کلمه «زبان» هم برای عضو گوشتی داخل دهان به‌کار می‌رود، و هم برای نوع گویش و کیفیت تکلم به آن؛ مانند زبان فارسی، زبان کردی، زبان ترکی و ... . اما در زبان عربی برای نوع گویش و تکلم از واژه «اللغه» استفاده کرده (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۵۱/۱۵) و «لسان» را در معنای عضو گوشتی داخل دهان دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۵۶/۷) و در صورتی خاص که به حالت مکسور و مؤنث خوانده شود، در معنای پیام است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶) بر این اساس نمی‌توان آیاتی را که در آن از ترکیب «لسان عربی» برای قرآن استفاده شده، در معنای گویش عربی به‌حساب بیاوریم؛ زیرا این امر خلاف معنای واقعی و حقیقی این واژگان بوده و به دنبال آن، با فصاحت و بلاغت

قرآن نیز ناسازگار است. از این جهت شاید رأی دوم مبتنی بر پیامی آشکار، بیشتر مقرون به صحت باشد.

#### ۷-۲. هماهنگ بودن تفسیر با معنای لغات

یکی از مقدمات و اصول تفسیر آن است که معنای واژگان قرآن با کتب لغت اصیل برگرفته از فرهنگ عربی همسو باشد. در این باره باید هنگام تفسیر، دقت لازم صورت گیرد که همه معانی ذکر شده برای واژه، مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد. همان گونه که در بحث لغوی آمد، برای واژه «عربی»، اولین و پررنگ ترین معانی آمده، وضوح و روشنی است. اما برای واژه «لسان»، اولین معنا، عضو جراح آمده که در اینجا مورد بحث ما نیست؛ زیرا به قطع مراد خداوند در این آیات عضوی از اعضای بدن نبوده است. بر اساس کلام لغویان نیز اگر «لسان» معنای لغت داشته باشد، باید فاء الفعل آن به صورت مکسور (اللسنه) آید (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۹۵/۱۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶) که در هیچ یک از این آیات چنین حالتی نیامده است. دومین معنایی که همه لغویان برای «لسان» ذکر کرده اند، همان معنای پیام و محتوا بود. (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۹۶/۱۲؛ ابن درید، ۱۴۰۷: ۸۶۰/۲؛ جوهری، ۱۹۸۴: ۲۱۹۵/۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۴۶/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۵/۱۳) ترکیب این دو معنا با یکدیگر و توجه و دقت به سیاق آیات بیانگر است که دیدگاه و تفسیر دوم، یعنی پیامی آشکار برای «لسان عربی» از قوت بیشتری برخوردار است.

#### ۷-۳. جهان شمولی مخاطبان قرآن و پرهیز از برتری جویی هایی غیر از تقوا

یکی از دلایل مهم برای صحت قول دوم، توانمندی این رأی در پاسخ به پرسش ها و شبهاتی است که در باب جهان شمولی مخاطبان قرآن و گستردگی آن برای تمام اقوام و زبان ها در تمام زمان ها و مکان ها مطرح است. پیش از این آمد که چنانچه همان قول رایج را برای لسان عربی (= زبان عربی) بپذیریم، آن گاه این آیات با آیاتی که متضمن مخاطب قرار گرفتن تمام جهانیان است، در تناقض خواهد بود. اضافه بر آن، شائبه برتری و تفضل اعراب بر دیگران ایجاد خواهد شد که این نیز به نوبه خود با آیاتی که تقوا را ملاک فضل و تفضل دانسته اند، در تعارض است. اما با پذیرش نظر دوم، پیام و استدلال قرآن نه فقط برای یک امت و یک قوم، بلکه برای تمام جهانیان از وضوح و روشنایی برخوردار بوده و این قابلیت را داراست که همگان در آن تدبر و تعقل داشته باشند.



۷-۴. نبود گزارش‌ها و روایات متقن و صحیح در برتری زبان و قوم عربی ذیل آیات آنچه مسلم است، اینکه اگر این آیات دربر دارنده معنای گویش عربی بودند و مخاطبان اولیه وحی، یعنی اصحاب و معاصران پیامبر ﷺ و پس از آنان در زمان حضور اهل بیت علیهم‌السلام چنین برداشتی از آیات داشتند، باید روحیه تفاخر و فضل‌جویی نژادی و قومی در آنان تقویت می‌شد و مرتب و مکرر به این آیات هم استناد می‌کردند؛ به‌ویژه آن‌هنگام که درگیر مسائل قومی و ملی شده بودند. اما با کاوش در روایات کتب معتبر روایی، شاهد روایتی صحیح که متضمن تفاخر با استناد به این آیات باشد، نبوده‌ایم و بالعکس گزاره‌های فراوانی در ردّ هرگونه برتری‌جویی مستند به رنگ پوست، زبان و غیره بوده‌ایم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اعلام همگانی اصل مساوات، دیدگاه طبقاتی و نژادی و بالتبع، مناسبات برخاسته از آن را که مبنای تفکر و اعمال اهل مکه بود، باطل و مردود اعلام نمودند و همه را همانند هم دانسته و در یک صف و برابر قرار داد و فرمود: «استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم». (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۴۶/۸) ایشان خطاب به قریش فرمودند: «مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدران نیز یکی است. بنابراین بدانید که نه عربی را بر عجم، و نه عجمی را بر عرب، و نه سیاهی را بر سفید و نه سفیدی را بر سیاه برتری است؛ مگر به تقوا، آیا (این حقیقت) را ابلاغ کردم؟ گفتند: آری، فرمود: حاضران به غایبان ابلاغ کنند. ای مردم! خداوند تکبر و نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را از میان شما برانداخته، شما همه فرزندان آدم از خاک آفریده شده‌است، بهترین بنده خدا، بنده‌ای است که تقوا داشته باشد». (صدوق، ۱۴۰۴: ۳۶۳/۴) اگر برتری‌جویی به زبان عربی با استناد به این آیات مباح بود، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چرا اهل بیت علیهم‌السلام برخلاف قرآن، دستور به احتراز از آن داده‌اند، درحالی که قرآن خود پیاپی این امتیاز را برمی‌شمرد؟ یا اینکه چرا اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام با استناد به این آیات، برتری‌جویی خود را توجیه نمودند؟ پس حق آن است که در ابتدای نزول آیات، چنین برداشت و استنباطی از این آیات نشده و در قرون و زمان‌های بعد بر اثر فاصله میان نزول قرآن و تطوّر و دگرگونی زبان، این معنا برای آیات، جایگزین معنای اولیه آن شده است. در اینجا باید یادآور نکته‌ای شویم که زبان عربی به جهت برخورداری از ویژگی‌هایی چون وسعت و گستردگی، و در عین حال موجز بودن آن، به‌گونه‌ای که

یک کلمه و حتی گاهی اوقات یک حرف می‌تواند جایگزین چندین کلمه در زبان‌های دیگر شود (مانند خرجتک، و یا ق)، فصاحت و بلاغت، اشتقاق، تنوع بی‌نظیر واژگانی، قدمت و اصالت و ... اسباب برتری به دیگر زبان‌ها را در خود فراهم نموده و همین امتیازات سبب انتخاب این زبان جهت نزول وحی و ابلاغ آن به بشر بوده است. اما این عوامل و امتیازات سبب جواز تفاخر و برتری‌طلبی به‌وسیله اصل زبان عربی و به انحصار درآوردن قرآن برای قوم و ملت خاصی نخواهد شد؛ زیرا این خصایص و این گونه رفتارها در ذات خود دربر دارنده رذایل اخلاقی بوده و مهم‌تر از آن، با اصل رسالت جهانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تعارض بوده و با هدف قرآن و مخاطب قرار دادن خویش با همه انسان‌ها ناسازگار است. ازاین‌رو منافاتی میان برتر بودن زبان عربی از همه زبان‌ها و نکوهیدگی تفاخر به عربی بودن نیست.

#### ۷-۵. تقابل واژگان عرب و عجم در آیات

در چند مورد از آیات قرآن، عرب و عجم در تقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند (نحل: ۱۰۳، فصلت: ۴۴). یکی از راه‌های شناخت مفاهیم واژگان، درک معانی مقابل و اضداد آنهاست (یُعرَف الاشیاء باضدادها). در کتب لغت نیز عجم را در مقابل عرب قرار داده و آن را جمع «عجمی» لحاظ نموده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۸۵/۱۲) شاید این تقابل چه در فرهنگ شفاهی مسلمانان و چه در قرآن، سبب شده تا عرب را در معنای شخص عرب‌زبان و عجم را در معنای دیگران به‌شمار آورند. این در حالی است که «عجمه» در معنای گرفتگی و پیچیدگی زبان است و به همین دلیل، شخص لال و حتی چهارپایان را که از بیان روشن عاجز هستند، عجم نامیده‌اند. (ابن درید، ۱۴۰۷: ۴۸۴/۱) با درنگ و ژرف‌نگری در معنای عجم آشکار می‌گردد که معنای اصلی عجم، فرد غیر عرب‌زبان نبوده، بلکه عجم در معنای مبهم، گنگ و نارساست. به هر کلام و پیامی که از این شاخصه برخوردار باشد نیز تعلق می‌گیرد. در واقع چون عرب، کلام و پیام غیر عربی را دریافت نمی‌نمود، آنها را عجمی می‌نامید. حال با توجه به معنای اصلی و مادر عجم که پیام مبهم و گنگ است، و اینکه در قرآن با عربی در موضوع و محور قرآن در تقابل قرار گرفته، می‌توان این نظر را تقویت نمود که عربی در این آیات برخلاف عجم که مبهم و نارساست، به معنای پیام روشن، صریح و عاری از هرگونه ابهام، نارساستی و کژی است.



### ۶-۷. هم‌نشین بودن واژگان تعقل و تفکر با «لسان عربی»

با دقت در آیات مورد بحث، هم‌نشین شدن آنان با دعوت به تعقل و تفکر، و بالاتر از آن، گره زدن فلسفه نزول قرآن به «لسان عربی» و خردورزی در آن، به‌نیکی هویداست. حال این پرسش جدی وجود دارد که اگر مراد از لسان عربی در معنای گویش و زبان عربی است، برای غیر عرب‌زبانان با توجه به عدم تسلط و فراهم نبودن زمینه تدبیر و درنگ در زبان غیر، چگونه خداوند دستور به تدبیر در آن می‌دهد؟ اما اگر لسان عربی را در معنای پیام روشن گرفته و دستور تدبیر به آن از سوی خداوند، فرمان به تعقل در پیام آن باشد که از سوی پیام‌آور ارسال گردیده است، آن‌گاه ابهامی باقی نمی‌ماند؛ چرا که تدبیر در حقیقت قرآن و پیام آشکار آن در دعوت به توحید و نفی شرک و توجه به طبیعت و پذیرش معاد و ... وابسته به زبان خاصی نیست؛ زیرا اساساً خردورزیدن به امری در حوزه تعقل است، نه زبان. در واقع هم‌نشینی واژگانی که در آن به درنگ در مفاهیم قرآن دعوت نموده، قرینه و یا شاید دلیل خوبی بر این باشد که مخاطب اصلی و اولیه این آیات نمی‌تواند فقط عرب‌زبانان باشد؛ چراکه در موارد دیگری از آیات، خداوند ضمن مخاطب قراردادن همه افراد، اعم از عرب و غیر عرب‌زبان (بقره: ۲۴۳)، و حتی اهل کتاب و یهودیان که قطعاً زبان اصلی و اصیل آنان عبری بوده و نه عربی (آل‌عمران: ۶۵)، دستور به تعقل و تدبیر در قرآن نیز داده است. از این جهت به نظر می‌رسد بهترین معنا برای «لسان عربی» نه گویش، لهجه و زبان عربی که مختص به عده‌ای خاص در منطقه‌ای خاص است، بلکه پیام روشن برای تمام بشریت در تمام زمان‌ها و مکان‌هاست. افزون بر آن، دعوت‌های خداوند به تعقل در قرآن، عموماً در امور احکامی و درنگ در خلقت، حقیقت قرآن، آموزه‌های آن و ... است (برای نمونه بنگرید به آیات بقره: ۴۴، ۷۳، ۷۶، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۴۲) و دعوت به تعقل و تدبیر در قرآن ناظر به حقایق و بطن امور است و هرگز ناظر به امور جزئی چون زبان کتاب نیست.

### ۷-۷. هم‌نشینی واژه «قرآن» با دو وصف «عربی» و «غیر ذی عوج»

در آیه ۲۸ زمر، خداوند از قرآن با دو وصف عربی و فاقد عوج به‌طور هم‌زمان یاد نموده است: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ». «عوج» در معنای انحراف، فساد و زیغ است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۳۱/۲) پرسشی در این باره به ذهن می‌رسد: یکی از اوصاف قرآن، دوری از انحراف، کجی و فساد است؛ حال این وصف به‌خاطر نوع زبان و گویش



قرآن است، یا ناظر به پیام و محتوای آن است؟ به یقین صرف عربی بودن و یا متصف بودن قرآن به هر زبان دیگری نمی‌تواند مانع کثری و فساد آن باشد؛ زیرا نفس زبان عربی از این ظرفیت برخوردار نیست که صرف عربی بودن آن را از هرگونه کثری، کجی و ناراستی مبرا کند، بلکه حتی در مواردی چون برخی از اشعار جاهلی، سراسر در افق کثری و ناراستی قدم برداشته‌اند. پس صحیح‌تر آن است که «عربی» در اینجا به معنای آشکار، روشن، بدون اعوجاج و ناراستی باشد؛ چون حقیقت قرآن و یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن همین است که در عین روشنی و روشنگری، از هر فساد، ناراستی و کثری در امان است. اقتضای روشن بودن قرآن و فصاحت و بلاغت آن، دوری از کجی و انحراف است. قرآن کتابی است بدون هیچ کثری و ناراستی در ابعاد مختلف بیانی، بلاغی، محتوایی و آموزه‌های کلی. این صحت و قوام به پیام و محتوا مربوط است و از شاخصه‌های یک زبان و گویش لحاظ نمی‌شود.

#### ۷-۸. هم‌نشینی قرآن عربی با امر تفصیل

در دو آیه از آیات قرآن که به عربی بودن آن به‌طور مستقیم و غیرمستقیم اشاره شده، هم‌زمان در کنار آن از تفصیل کتاب هم سخن به میان آمده است. «فصل» و «تفصیل» در لغت در معنای تبیین آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۲/۱۱) از این رو خدای متعال می‌فرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» (انعام: ۱۱۹). در آیه «كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت: ۳)، خداوند در ابتدا از تفصیل قرآن خبر داده و پس از آن، قرآن تفصیل داده شده را با وصف «عربی» توصیف نموده است. در آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتُ آيَاتَهُ عَجْمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ ينادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴) بیان می‌دارد که اگر قرآن به گونه عجمی، یعنی گنگ و نامفهوم نازل می‌شد، آن‌گاه صدای این اعتراض شنیده می‌شد که چرا این کتاب تفصیل داده نشده است؟! از آنجا که در این آیه در گام اول، عجم در مقابل تفصیل قرار داده شده، می‌توان استنباط نمود که عجم در معنای گنگ و نارسا بوده و نه گویش غیر عربی، و بنا بر آنچه در ادامه آیه، عربی را نیز در مقابل عجمی قرار داده، می‌توان استدلال نمود که عربی نیز در اینجا در معنای ملت و قوم عرب نبوده، بلکه در واقع این آیه از فصاحت و روشنگری شخص پیامبر ﷺ و یا خدا سخن گفته است؛ به این معنا که اگر قرآن تفصیل داده نمی‌شد و پیام آن آشکار و روشن بیان نمی‌گشت، آن‌گاه اعتراض می‌شد که پیامبر یا خدایی که عموماً و همیشه با صراحت و



روشنگری سخن رانده‌اند، چگونه این بار به گونه ابهام و گنگ با خلق سخن گفته است؟ شاهد کلام آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره شعراء است: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ \* فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» که خداوند بیان می‌کند ما اگر قرآن را بر یک فرد عجم نازل می‌کردیم، آن‌گاه او قرآن را بر آنان می‌خواند، آنها ایمان نمی‌آوردند.

در تأیید و تقویت صحت کلام حاضر، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این آیه فقط در خطاب به عرب‌زبانان بوده است؟ قطعاً پاسخ منفی است. اول آنکه قرآن خطابش همیشه برای کل بشر بوده است. دوم آنکه در ادامه آیه، خداوند خود مخاطب و پیام‌گیران اصلی آیه را مشخص نموده و فرموده است: این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند، رهنمود و درمانی است، و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و آنها در گمراهی قرار دارند. به‌طور قاطع از هر دو گروه ایمان‌آوردگان و گمراهان، از عرب‌زبانان و غیر عرب‌زبانان وجود دارد. در حقیقت خداوند در ادامه آیه به صراحت از عدم اختصاص قرآن برای عده‌ای خاص، اعم از عرب یا عجم سخن رانده است.

#### ۷-۹. هم‌نشین شدن «عربی» با واژه «حکم»

در یک آیه، از قرآن به‌عنوان «حکم عربی» یاد نموده است: «كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (رعد: ۳۷). حکم در زبان عربی در معنای اتمام چیزی و قضای آن است. (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱۶/۱۶۰) از این رو حاکم را در معنای قاضی دانسته‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۱۴۰) حال متصف نمودن قرآن به عنوان حکم با صفت عربی، به‌طور دقیق چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا اگر طبق قول مشهور، عربی را در معنای گویش عربی تلقی نماییم، معنای آیه دقیق‌تر است، یا آنکه آن را در معنای آشکار و روشن بدانیم؟ واضح است که از اقتضائات حکم، روشن بودن و روشنگری آن است و آنچه در حکم اهمیت دارد، فصل‌الخطاب بودن و صراحت است که این تعریف برای عربی و به‌تبع آن، این توصیف برای قرآن زبینه‌تر از آن است که بگوییم خداوند حکم قاطعی را با زبان و گویش عربی نازل نموده است. در واقع این ترجمان از قرآن حامل پیام مهم و معناداری نیست که بتوان آن را توصیفی بکر و جدید از قرآن خواند. مهم‌تر آنکه در ادامه آیه، از قرآن با عنوان علم یاد نموده است. مبرهن است علم‌بودن قرآن ارتباط خاصی با برخورداری از زبان و گویش عربی آن ندارد. در واقع علم و حکم قرآن از جنس زبان بشری نیست تا خدا بخواهد آن را با گویش خاصی تحدید و توصیف نماید.

## ۷-۱۰. هم‌نشینی نزول قرآن عربی بر قلب پیامبر ﷺ

یکی دیگر از دلایل و قراین مبنی بر ادعای مورد نظر، با عنایت به آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵ سوره شعراء و درباره نزول قرآن عربی بر قلب پیامبر ﷺ است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ\* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ\* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ». همان‌گونه که پیداست، خداوند در این آیات از نزول قرآن عربی بر قلب پیامبر ﷺ سخن گفته و قلب مبارک ایشان را جایگاه نزول قرآن کریم معرفی نموده است. حقیقت قرآن شامل لفظ و معنای قرآن می‌شود. معنای قرآن که امری بسیار مهم‌تر از لفظ آن است، امری نیست که به زبان خاصی اختصاص داشته باشد. پس درست‌تر آن است که قرآن نازل شده برای انذار بر قلب پیامبر ﷺ از پیامی روشن و آشکار برخوردار بوده است. دلیل دیگر بر صحت این سخن، در آیه بعد است که به تصریح خداوند، آیات قرآن در «زبر» پیشینیان هم بوده است؛ «إِنَّهُ لَفِي زُبرِ الْأَوَّلِينَ» (شعراء: ۱۹۶) و نیاز به توضیح ندارد آنچه در کتب انبیای پیشین بوده، نه متن و الفاظ عربی قرآن، بلکه پیام آشکار و روشن آن بوده است. (سید قطب، ۱۴۲۵: ۲۶۱۸/۵؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۹۶/۱۹)

## نتیجه‌گیری

با تفحص و جست‌وجو در کتب تفاسیر ذیل واژه‌های «عربی» و «لسان» و ترکیب این دو، این نتیجه حاصل گردید که دو دیدگاه در تفسیر این واژگان وجود دارد. بیشتر مفسران، معنای گویش و زبان عربی را برای این واژه انتخاب نموده‌اند و در دیدگاهی خاص، دو تن از مفسران معاصر شیعه، معنای پیام روشن، صریح و بدون ابهام را برای آن انتخاب کرده‌اند. با تمرکز بر قرآن، ظواهر و سیاق آیات، با ارائه دلایل و قراین ده‌گانه، نظر دوم تقویت و این تفسیر را به‌عنوان تفسیر برگزیده برای آیات گزینش نمودیم. دلایل ده‌گانه از این قرار هستند: هماهنگ بودن تفسیر با معنای لغات، وجود تفاوت در معنای لسان و لغت، جهان‌شمولی مخاطبان قرآن و پرهیز از برتری‌جویی‌هایی غیر از تقوا، نبود گزارش‌ها و روایات متقن در تفضل زبان عربی و قوم عربی ذیل آیات، تقابل عرب و عجم در آیات، هم‌نشینی بودن واژگان «تعقل» و «تفکر» با «لسان عربی»، هم‌نشینی واژه «قرآن» با دو وصف «عربی» و «غیر ذی عوج»، هم‌نشینی قرآن عربی با امر تفصیل، هم‌نشینی شدن «عربی» با واژه «حکم»، هم‌نشینی نزول قرآن عربی بر قلب پیامبر ﷺ.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن درید، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، جمهرة اللغة، بيروت: دار العلم للملايين.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق)، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.
۴. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاييس اللغة، مصحح: محمد هارون عبدالسلام، قم: مكتب الاعلام الاسلامي.
۵. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بيروت: دار صادر.
۶. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ق)، تفسير القرآن العظيم، رياض، مكتبة نزار مصطفى الباز.
۷. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، تهذيب اللغة، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۸. جرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۳۰ق)، درج الدرر، عمان: دارالفكر.
۹. جوهری، اسماعيل بن حماد (۱۹۸۴)، تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت: دار العلم للملايين.
۱۰. دينوري، عبدالله بن محمد (۱۴۲۴ق)، تفسير ابن وهب المسمى الواضح في تفسير القرآن الكريم، بيروت: دار الكتب العلمية.
۱۱. رازی، ابوالفتح حسين بن علي (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، مشهد مقدس: بنياد پژوهشهای اسلامي.
۱۲. راغب اصفهانی، حسين بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دار القلم.
۱۳. زبيدي، محمد مرتضى (۱۳۸۵ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دارالهداية.
۱۴. سمرقندی، نصر بن محمد (بی تا)، بحر العلوم، بی جا: بی نا.
۱۵. شاذلی، سيد بن قطب (۱۴۲۵ق)، في ظلال القرآن، بيروت: دار الشروق.
۱۶. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶ق)، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنه، قم: نشر فرهنگ اسلامي.
۱۷. صدوق، محمد بن علي بن بابويه (۱۴۰۴ق)، من لا يحضره الفقيه، قم: منشورات جامعة المدرسين.
۱۸. طباطبائي، سيد محمد حسين (۱۳۷۴)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
۱۹. طبرانی، سليمان بن احمد (۲۰۰۸)، التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم، اردن: دارالكتاب الثقافي.
۲۰. طبرسي، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۱. طبري، محمد بن جرير (۱۴۱۲ق)، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة.
۲۲. طوسي، محمد بن حسن (بی تا)، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۲۳. فراهيدي، خليل بن احمد (۱۴۰۹ق)، كتاب العين، قم: نشر هجرت.
۲۴. كليني، محمد بن يعقوب (۱۳۶۳)، الكافي، تحقيق علي أكبر غفاري، تهران: دارالكتب الاسلامية.
۲۵. مجلسي، محمد باقر (۱۳۶۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران: دارالكتب الاسلامية.
۲۶. مدرسي، سيد محمد تقی (۱۴۱۹ق)، من هدى القرآن، تهران: دار محبي الحسين.
۲۷. مكارم شيرازي، ناصر (۱۳۷۴)، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الإسلامية.
۲۸. مكارم شيرازي، ناصر (۱۳۸۶)، پیام قرآن، تهران: دارالكتب الإسلامية.
۲۹. ميدي، احمد بن محمد (۱۳۷۱)، كشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: امير كبير.
۳۰. هاشمي، احمد (۱۴۲۳ق)، جواهر البلاغه، قم: مركز مديريت حوزه علميه قم.

